

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده سینما، تئاتر

پایاننامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته کارگردانی نمایش

عنوان

بررسی اخلاق گرایی در تئاتر متأثر از جنگ دوم جهانی (با تکیه بر
آثار آلمانی)

استاد راهنما

دکتر سعید کشن فلاح

عنوان بخش عملی

نمایش برگشت افتخار آمیز مردان جنگ

استاد راهنمای بخش عملی

دکتر سعید کشن فلاح

نگارش و تمقیق

فاطمه سرلک

بهمن ماه 1390

تعهدنامه

اینجانب اعلام میدارم که تمام فصلهای این پایاننامه و اجزاء مربوط به آن برای اولین بار (توسط اینجانب) انجام شده است. برداشت از نوشتهها، کتب، پایاننامهها، اسناد، مدارک و تصاویر پژوهشگران حقیقی یا حقوقی (فارسی و غیرفارسی) با ذکر مأخذ کامل و به شیوه تحقیق علمی صورت گرفته است. بدیهی است در صورتی که خلاف موارد فوق اثبات شود مسؤلیت آن مستقیماً به عهده اینجانب خواهد بود.

امضاء تاریخ

چکیده

اخلاق در لغت جمع واژه‌ی خُلُق است و به سه معنی به کار می‌رود. اول به معنی خُلُق یعنی خوی، طبع، سجیه، دوم به معنی صفت اخلاقی که عامل انجام یک عمل اخلاقی در شرایط خاص است مانند راست‌گویی و شجاعت و سوم به معنای عمل اخلاقی، عملی که بتوان دربارهِی خوب یا بد بودن آن قضاوت کرد. حال این عمل می‌تواند آگاهانه یا ناآگاهانه و از روی عادت باشد.

اخلاق در ادیان مختلف دارای جایگاهی ویژه است و عموماً هدف دین و اخلاق، رساندن انسان به کمال، سعادت و انسانیت است. هنر نیز ماهیتی متعالی و مقدس و رسالتی معنوی و انسانی دارد و به عنوان وسیله‌ای برای غنی‌تر کردن زندگی انسانها می‌کوشد تا بازگو نشدنی‌ها را باز گوید و با شیوه‌ای بی‌واسطه زندگی را اعتلا و غنا بخشد. پیوند اخلاق و نمایش پیوندی ناگسستنی است، زیرا پایه‌ی شکل‌گیری بسیاری از آیین‌های نمایشی، مراسم مذهبی و آئینی بوده است که تعدادی از آنها تاکنون نیز همچنان بر جا مانده است. وحدت بین امر نفسانی و معنوی دستاورد خلاق همه‌ی زبان‌های بشری است زیرا امکان می‌دهد امر معنوی وارد بُعد نفسانی شود و در نتیجه، شرط لازم برای تجربه‌ی هنری - که یکی شدن بعد نفسانی و معنوی است - فراهم می‌آید.

وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم باعث دگرگون شدن نوع نگرش انسانها به اخلاق شد زیرا هر آنچه از انسانیت و آزادی تا آن زمان شنیده بودند با شعله و روشن شدن آتش جنگ تبدیل به خاکستر شد و در نتیجه پایه‌های اعتقادات مردم به دین سست شد اما با طی شدن دوره‌ی بحران و ناامنی، اخلاق در هنر و زندگی مردم جایگاه جدید و متناسب با نگرش و رویکرد عصر حاضر به دست آورد.

کلید واژه: اخلاق، جنگ جهانی دوم، تئاتر اخلاق گرا، تئاتر مدرن، آگزیستانسیالیسم

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	فصل اول: کلیات پژوهش
1.....	مقدمه
1.....	- بیان مسئله
3.....	- اهداف تحقیق
3.....	- پرسش‌های تحقیق
3.....	- روش تحقیق
4.....	- چهارچوب نظری
8.....	پیشینه تحقیق
9.....	فصل دوم: اخلاق چیست؟
9.....	- بخش یک: مفهوم و پیشینه ی اخلاق در جامعه ی انسانی
16.....	- بخش دو: اخلاق در مذاهب مختلف
31.....	- بخش سه: نظریات متفکران در باب اخلاق
50.....	فصل سوم: هنر و اخلاق
50.....	- بخش یک: نظریات متفکران در باب هنر و اخلاق
56.....	- بخش دو: رابطه ی اخلاق و نمایش
59.....	- بخش سه: اخلاق و درام
64.....	فصل چهارم: جایگاه اخلاق پس از جنگ جهانی دوم
64.....	- بخش یک: جنگ جهانی دوم و تأثیر آن بر جامعه
73.....	- بخش دو: تئاتر پس از جنگ و جایگاه اخلاق در آن
88.....	- بخش سه: ضرورت اخلاق در تئاتر معاصر

95.....	فصل پنجم: نتیجه گیری
98.....	منابع
101.....	گزارش کار عملی

فصل اول: کلیات پژوهش

مقدمه:

بیان مسئله

اخلاق در لغت جمع واژه‌ی خُلق است. اخلاق در مقابل دو اصطلاح انگلیسی اتیکس و مورالیتی به کار می‌رود. در زبان انگلیسی اتیکس بیشتر به عنوان معرفت اخلاقی در ارتباط با علم اخلاق و فلسفه علم اخلاق و مورالیتی بیشتر به عنوان هنجارها و ارزش‌های اخلاقی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اخلاق به عنوان یک علم یعنی همان علم اخلاق، شاخه‌ای از علوم انسانی است که به بررسی و ارزش‌گذاری خوی‌ها و رفتارهای انسان می‌پردازد. علم اخلاق برای مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناسی و روان‌شناسی، بنیانش را بر علوم منطق و مابعدالطبیعه یعنی فلسفه قرار می‌دهد. یکی از مسائل مهم فلسفه اخلاق، رابطه‌ی دین و اخلاق است. به لحاظ معرفت‌شناسی، دین مجموعه‌ای از عقاید و اخلاق و عبادات است. مجموعه‌ای از مفاهیم و گزاره‌هایی است که درخصوص عقاید و اخلاق و احکام می‌باشد.

بعضی از فلاسفه مانند افلاطون معتقدند که ریشه‌ی هنر به طبیعت بشر باز می‌گردد و زمانی هنر صاحب ارزش است که هدف آن خلق تصویری از زیبایی باشد. زندگی بشر اولیه کاملاً بدوی اما مقدس و دینی بود و تفاوتی بین زندگی دینی و مادی آنها وجود نداشت و در حقیقت نمایش ابتدا از مراسم و مناسک مذهبی و آئینی جوامع بدوی اولیه به وجود آمد.

نمایش از بدو شکل‌گیری‌اش مذهبی و آئینی بوده و توسعه‌ی تئاتر مدیون آئین‌های دینی است که با عناصر نمایشی و نمادین همراه بودند و در تمدن بشر اولیه دین و نمایش با یکدیگر پیوندی ناگسستنی داشتند. با رشد علم و تکنولوژی نمایش نیز دچار تغییرات شد تا به گونه و شکل امروزی‌اش درآمد.

قرن بیستم، قرنی سرشار از استرس و فشار روانی برای مردم خود بود. احساس پوچی و بیهودگی به واسطه ی دو جنگ جهانی اول و دوم بر زندگی مردم سایه گسترده بود. جنگ جهانی اول دنیا را دگرگون ساخت و معیارهای اخلاقی جامعه را به کلی تغییر داد. اما جنگ دوم جهانی از آن هم بدتر بود و خرابیهای مادی و معنوی عظیمی بر جای گذاشت. از آنجا که تئاتر در هر عصری اعتقادات رایج همان عصر درباره ی انسان و جایگاه او در جهان و جامعه را منعکس می کند، تئاتر پس از جنگ جهانی دوم نیز سراسر پرداختن به اخلاق، انسانیت، صلح طلبی و مسائلی بود که در دوران جنگ مردم از نبود آن در رنج بودند. جنگ جهانی دوم باعث کند شدن رشد تئاتر شد اما مردم همواره در تئاتر به دنبال درمان دردهای خود هستند. تئاتر پس از جنگ جهانی دوم همچون یک نهاد بانفوذ فرهنگی و عقیدتی عمل کرده و در پی کشف و افشای رازهای نهفته و نشان دادن خرابیهای ناشی از جنگ از جمله، نبود اخلاق، صداقت، انسانیت در جامعه و احساس سرخوردگی و پوچی ناشی از فریب مردم بی دفاع توسط دولتمردان هم عصرشان بود.

این رساله در جهت بررسی جایگاه اخلاق گرایی در تئاتر متأثر از جنگ جهانی دوم در پنج فصل تنظیم شده است: فصل اول به کلیات پژوهش اعم از بیان مسئله، اهداف و سوالات تحقیق، روش تحقیق، پیشینه ی تحقیق و چهارچوب نظری می پردازد. در فصل دوم، مفاهیم اخلاق، جایگاه اخلاق در مذاهب مختلف و نظریات متفکران در باب اخلاق مورد بررسی قرار می گیرد. در فصل سوم، نظریات متفکران در باب هنر و اخلاق و رابطه ی اخلاق و نمایش و در فصل چهارم، جایگاه اخلاق پس از جنگ جهانی دوم شرح داده می شود. فصل پنجم نیز در بردارنده ی نتیجه گیری و جمع بندی مطالب پایان نامه است.

اهداف تحقیق

هدف اصلی: تبیین اخلاق گرایی در تئاتر متأثر از جنگ دوم جهانی (با تکیه بر آثار آلمانی)

اهداف اختصاصی:

- تبیین مفهوم اخلاق
- تبیین اخلاق در مکاتب مختلف
- تبیین ارتباط اخلاق و هنر
- تبیین جایگاه اخلاق در تئاتر پس از جنگ جهانی دوم

پرسشهای تحقیق

- اخلاق چیست؟
- رابطه ی هنر و اخلاق چیست؟
- اخلاق در آثار نمایشی پس از جنگ جهانی دوم چه جایگاهی دارد؟
- اخلاق در تئاتر معاصر دارای چه جایگاهی است؟

روش تحقیق

این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. روش گردآوری و دستیابی به اطلاعات آن به صورت کتابخانه ای و استفاده از پایگاه های اطلاع رسانی است.

چهارچوب نظری

اخلاق به عنوان یک علم، شاخه ای از علوم انسانی است که به سه شاخه ی کاملاً مجزا تقسیم می شود: فلسفه ی اخلاق، اخلاق نظری و اخلاق عملی یا تربیت اخلاقی. فلسفه ی اخلاق به عنوان رشته ای مستقل از فلسفه و اخلاق در سال 1903 میلادی با کتاب مبانی اخلاق جرج ادوارد به جامعه علمی جهان معرفی شد که به سؤالاتی نظیر خوب و بد یعنی چه؟ و معیار خوبی و بدی یک صفت یا رفتار اخلاقی چیست؟ می پردازد. فلسفه ی اخلاق خود شامل سه حوزه ی فرا اخلاق، اخلاق هنجاری و اخلاق توصیفی است. گستره ی اخلاق دینی و رابطه ی دین و اخلاق در سه دیدگاه کلی قابل طرح است: نظریه ی تباین، نظریه ی اتحاد و نظریه ی تعامل.

اخلاق در مکاتب و مذاهب مختلف جایگاهی ویژه دارد و متفکران بسیاری آن را مورد بررسی قرار داده اند. مسیحیت به عنوان دین رایج در مغرب زمین تا پیش از رنسانس احکام و ارزش های خود را از کتاب مقدس استخراج و استنباط کرد که خود در بستر تاریخی به سه مرحله و جریان تقسیم می شود: اخلاق مسیحی روستایی یا شبانی، اخلاق کلیسایی و اخلاق پروتستانی. جوهر دین یهود، اخلاق است و آثار مکتوب اخلاق یهودی چهار گروه هستند: اخلاق توراتی، اخلاق خاخامی، اخلاق قرون وسطایی و اخلاق جدید یا مدرن. در شرق و ادیان شرقی، نظام های اخلاقی متنوع به عنوان اساس زندگی انسانها، اهمیت اخلاق و ارزشهای آن را اثبات می کند. به عنوان مثال، آیین دائو یا تائو که بنیانگذار آن لائوتسه و از مهمترین آئین های چین است بر چهار اصل اساسی اصل بنیادین دائو، دو اصل یانگ و یین، نظام اخلاقی و سرنوشت انسان استوار است. در اسلام نیز علم اخلاق به چهار مرحله تقسیم می شود: اخلاق روایی، اخلاق فلسفی یا عقلی، اخلاق شهودی یا عرفانی و اخلاق جامع.

اخلاق از نظر افلاطون، یکی از شاخه های سیاست و تدبیر است و از دیدگاه او زیبایی، عدالت و حقیقت ارزش به حساب می آید. وی زیبایی، عدالت و حقیقت را خیر و نیکی می داند و معتقد است با علم و کوشش می توان به جمال و زیبایی روح و اعتدال در شکوفایی استعدادها یا همان فضیلت دست یافت. از دیدگاه افلاطون، تنها هنری می تواند از طرف جامعه پذیرفته شود که مضمونش ستایش خدایان و تحسین مردان شریف باشد.

از نظر ارسطو، کمال مطلوب هم برای فرد و هم برای جامعه، هم در قلمرو اخلاق و هم در قلمرو سیاست، سعادت است. اخلاق ارسطویی مبنای اجتماعی و سیاسی دارد تا جایی که علم سیاست او بر مبنای اخلاق است. به اعتقاد ارسطو، منشأ تمام هنرها غریزه ی تقلید است و لذت حاصل از تقلید خود ناشی از لذت حاصل از معرفت است.

از منظر امانوئل کانت، در فعل اخلاقی به هیچ عنوان پای عاطفه، احساس، میل به همدردی، رحم و شفقت و جستجوی لذت را به میان نیاورده و تنها عملی را اخلاقی می داند که بر اساس تکلیف و به تبعیت از قانون اخلاقی که در ضمیر و جان آدمیان بالفطره وجود دارد، انجام پذیرد. وی معتقد است که فعل اخلاقی باید با انگیزه ی احترام به قوانین و انجام وظیفه صورت گیرد در غیر این صورت اگر به نیت رسیدن به کمال یا از روی ترس و یا به علت تشویق فعلیت یابد، از حیطة ی اخلاقی بودن خارج است. بنیان های مثال های کانت در مورد والایی را، حس لذتی که با هراس می آمیزد شکل می دهد.

فردریک ویلهلم نیچه، به مخالفت با اخلاق سنتی پرداخت. از منظر وی اینکه انسان باید انسانیتش را به حد اعلا برساند و باید اراده و فهم خود را در چهارچوب یک زندگی نیک شکوفا کند و در نهایت برای هماهنگی با طبیعت و انسانهای دیگر از عقل و منابع اندیشه مثل وحی کمک بگیرد، همه و همه یک خطای بزرگ است. انسان زمانی کامل و سعادتمند است که "فراسوی نیک و بد" زندگی رفتار کند.

کارل گوستاو یونگ، اخلاق را مجموعه ای از صفات پست و عالی می داند که روان انسان برخوردار از آن است و در رفتار انسان انعکاس می یابد و رفتارهای درست و نادرست را تشکیل می دهند و بر این اساس هر کس رفتار صحیح و آبرومند داشته باشد اخلاقی و در غیر این صورت رفتارش غیر اخلاقی است.

ژان پل سارتر، معتقد است که بشر بیش از هر چیز در درون گرایی خود زندگی می کند اما انتخاب گراست و مسئولیتی کلی دارد و موجودی منفعل نیست. اوست که اخلاق را می سازد. انسان در اصل دارای هیچ خصیصه ی

فطری نیست بلکه از آنچه در عالم وجود کسب می کند تشکیل شده است. بشر را کارها، رفتار و محیطش می سازد.

چارلز داروین، اخلاق را نیز مانند تکامل انسان محصول انتخاب طبیعی می داند. از منظر وی، رفتاری از نظر اخلاقی درست است که انسان را در تنازع بقاء پایدار نماید. از آنجا که انسان، تکامل یافته ی حیوانات است اخلاق او نیز در واقع باید رفتار حیوانی تکامل یافته باشد.

هربرت اسپنسر، بنیانگذار اخلاق تکاملی است. از دیدگاه او رفتار خوب به افعالی اطلاق می شود که تحول یافته و از حالت سادگی گذشته و رفتار بد، رفتاری است که کمتر متحول شده و در حالت ساده باقی مانده است. انسان اخلاقی کسی است که عملکرد حیاتی او با همه تنوعی که دارد متناسب با شرایط وجودی اش اجرا و اعمال گردد.

کارل مارکس بنیانگذار اخلاق طبقاتی و مارکسیسم، نیاز مادی را منشأ تمام رفتارهای فردی و تحولات اجتماعی می داند. اخلاق طبقاتی، اخلاقی نسبی گراست و بر همین اساس از دیدگاه مارکس هیچ صفت اخلاقی ثابتی وجود ندارد و باید دید که شرایط چه اقتضایی دارد. وی معتقد است که نظام اخلاقی متعارف حاصل انحراف است و جامعه ی سالم بی انحراف، نیازی به اخلاق ندارد.

از دیدگاه آرتور شوپنهاور، جهان از یک اراده تشکیل شده است. کسی که به اراده یا خواستی که در او هست معرفت پیدا کند، نه فقط مطلق شخص خود را تمیز می دهد بلکه به مطلق عمومی و جهانی نیز واقف می شود. زیرا چندین اراده یا خواست وجود ندارد و فقط یک اراده یا خواست موجود است و آن هم، همان که در عمق وجود است.

ژان ژاک روسو معتقد است که انسان طبیعتاً خوب است و بر اساس حالت طبیعی، بدی کردن او غیر ممکن است. از منظر وی، این اخلاق است که جامعه را به عنوان مجموعه ای واحد تشکیل می دهد و در جامعه این قوانین

است که افراد را به یکدیگر مرتبط می کند. او عقیده دارد با ایجاد عدالتی قابل قبول می توان به مقوله‌ی اخلاق توجه کرد و انسانها را به مبارزه بر ضد خود خواهی و تمایلاتشان هدایت کرد.

زیگموند فروید، انسان را محکوم سرنوشت خویش می داند و معتقد است سرنوشت هر شخصی را نیازها و تمایلات سرکوب شده و عقده ها و ناکامی های وی می سازد. فروید معتقد بود که اخلاقی جدید را باید جایگزین اخلاق کهن در امور جنسی کرد. به عقیده وی، اخلاق جنسی کهن بر اساس محدودیت و ممنوعیت است و آنچه بر سر بشر آمده است از ممنوعیت ها و محرومیت ها و ترس ها و وحشت های ناشی از آنهاست که در ضمیر باطن بشر جایگزین گشته است. فروید معتقد است که اثر هنری در مخاطب گونه ای "پیش لذت" می سازد. نوعی رها شدن از تنش های ذهنی و آماده شدن برای کسب لذت های بعدی.

بنجامین کنستان نظریه ی هنر برای هنر را برای نخستین بار مطرح کرد. از نظر او هر هدفی، هنر را از طبیعت خود دور می کند. اگر هنر در بند اجتماع و مفید بودن باشد ارزش هنری خود را از دست می دهد پس هنر نباید واجد جنبه های اخلاقی و مفید باشد.

پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش و تحقیق جامعی با موضوع مشابه این پژوهش انجام نشده است. تمامی تحقیقات انجام شده در زمینه ی اخلاق، در حوزه های ادبی، دینی، معانی اخلاق، فلسفه ی اخلاق و اخلاق می باشند نظیر:

- نقش مستحبات در نظام اخلاقی و تربیتی اسلام، حمید محدث، 1387، دانشگاه امام صادق
- تبیین وظایف اخلاقی و دینی فرزندان نسبت به والدین در متون اسلام، اقبال حسین طاهری، 1387، دانشگاه

جامعه المصطفی

- سارتر، دین و اومانیزم، هدایت علوی تبار، 1388، دانشگاه تهران
- خیر و شر اخلاقی، عزت نصری نصر آبادی، 1375، دانشگاه تهران
- مبانی اخلاق در مثنوی، هما حجتی، 1369، دانشگاه تهران
- مبانی عقلی اخلاق از دیدگاه غزالی و هیوم، حسینعلی شیدان شید، 1381، دانشگاه تهران
- مولیر پیامبر اخلاق، عزت الله زمانی، 1353، دانشگاه هنر (سینما تئاتر)
- جستاری در سینما و اخلاق سینما، محمد صالح نوروز نژاد، 1389، دانشگاه هنر (سینما تئاتر)
- اخلاق، هنر در تفکر نیچه، میثم یزدی، 1389، دانشگاه هنر (باغ ملی)
- برگمن و بحران اخلاقی انسان معاصر، زهرا امیری، 1371، دانشگاه هنر (سینما تئاتر)

فصل دوم: اخلاق چیست؟

بخش یک - مفهوم و پیشینه‌ی اخلاق در جامعه انسانی

اخلاق در لغت جمع واژه‌ی خُلُق است. اخلاق به سه معنی به کار می‌رود. اول به معنی خُلُق یعنی خوی، طبع، سجیه، دوم به معنی صفت اخلاقی که عامل انجام یک عمل اخلاقی در شرایط خاص است مانند راست‌گویی و شجاعت و سوم به معنای عمل اخلاقی، عملی که بتوان دربارهِ خوب یا بد بودن آن قضاوت کرد. این عمل می‌تواند آگاهانه یا ناآگاهانه و از روی عادت باشد. مانند دروغ گفتن و بخشش کردن.

«حقیقت خُلُق عبارت است از تصویر درونی و صفات و مفاهیم مخصوص آن که در برابر تصویر و شکل ظاهری انسان قرار می‌گیرد» (علامه طباطبایی، 1387: 70)

اخلاق در مقابل دو اصطلاح انگلیسی اتیکس¹ و مورالیتی² به کار می‌رود. در زبان انگلیسی اتیکس بیشتر به عنوان معرفت اخلاقی در ارتباط با علم اخلاق و فلسفه علم اخلاق و مورالیتی بیشتر به عنوان هنجارها و ارزش‌های اخلاقی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اخلاق به عنوان یک علم یعنی همان علم اخلاق، شاخه‌ای از علوم انسانی است که به بررسی و ارزش‌گذاری خوی‌ها و رفتارهای انسان می‌پردازد. علم اخلاق برای مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناسی و روان‌شناسی، بنیانش را بر علوم منطقی و مابعدالطبیعه یعنی فلسفه قرار می‌دهد.

اخلاق به سه شاخه‌ی کاملاً مجزا تقسیم می‌شود:

1- فلسفه اخلاق: فلسفه اخلاق، شاخه‌ای از فلسفه است که به سؤالاتی نظیر خوب و بد یعنی چه؟، معیار کلی خوبی و بدی یک صفت یا رفتار اخلاقی چیست؟ و مسائل اخلاقی جهانی و مطلق‌اند یا نسبی و موقت، پاسخ می‌دهد.

2- اخلاق نظری: وظیفه‌ی اخلاق نظری، مطالعه و بررسی صفات و اعمال اخلاقی است.

3- اخلاق عملی یا تربیت اخلاقی: اخلاق عملی، فنی است برای رسیدن از وضعیت مطلوب ناموجود به وضعیت موجود مطلوب در اخلاق.

فلسفه اخلاق به عنوان رشته‌ای مستقل از فلسفه و اخلاق در سال 1903 میلادی، با کتاب مبانی اخلاق جرج ادوارد (1873-1959) به جامعه علمی جهان معرفی شد. فلسفه اخلاق معمولاً سه حوزه را شامل می‌شود: فرا اخلاق³، اخلاق هنجاری و اخلاق توصیفی. فرا اخلاق، با تحلیل مفهومی اصطلاحات و مفاهیم اخلاقی سروکار دارد. همچنین می‌کوشد تا ماهیت گزاره‌های اخلاقی را تحلیل کند و مشخص نماید که آیا می‌توان آنها را توجیه نمود یا خیر. اخلاق هنجاری یا اخلاق دستوری⁴، به تعیین مصداق در رابطه‌ی با خوب یا بد بودن اعمال می‌پردازد. به عنوان مثال، چه چیزی موجب درستی اعمال درست و صواب⁵ می‌گردد؟ و چگونه می‌توان گفت که چیزی درست است؟

اخلاق توصیفی⁶، هر گزاره‌ی اخلاقی است که درصدد توصیف اخلاقی یک فعل انسانی، از نظر یک شخص خاص، یک قوم خاص و یا به طور کلی، از یک دیدگاه خاص باشد. به عنوان مثال، بررسی مسائل اخلاقی از دیدگاه اسلام و یا مسیحیت.

یکی از مسائل مهم فلسفه اخلاق، رابطه‌ی دین و اخلاق است. به لحاظ معرفت‌شناسی، دین مجموعه‌ای از عقاید و اخلاق و عبادات است. مجموعه‌ای از مفاهیم و گزاره‌هایی است که درخصوص عقاید و اخلاق و احکام می‌باشد. این مفاهیم دینی در محتوایی خاص به نام کتاب مقدس در قالب الفاظ و جملات تعیین می‌یابد. «به لحاظ هستی‌شناسی، دین دارای حقیقتی عینی است که مرتبه‌ای از هستی را اشغال نموده است و به غیر از وجود لفظی از وجود عینی و خارجی نیز برخوردار است» (علامه طباطبایی، 1387: 145). برخلاف نظر

Metaethics³
Normative ethics⁴
Right action⁵
Descriptive ethics⁶

فلاسفه که ارتباط میان اخلاق و دین را انکار می‌کنند، اخلاقیون دینی مانند امانوئل کانت بر این عقیده‌اند که دین مبتنی بر اخلاق است، زیرا وابسته به تمایز بین خیر و شر که مفهومی اخلاقی است می‌باشد.

اگرچه بر طبق نظر متفکران غربی، سیر ادیان از شرک به توحید و حرکت فکری و دینی بشریت از چندگانه-پرستی به یگانه‌پرستی بوده است و گرچه آگوست کنت با نظریه‌اش مبتنی بر تقسیم تاریخ به سه دوره‌ی ربانی، تعقلی و تحصلی، سیر دینی آدمیان را به ابتدای تاریخ نسبت داده و بشر جدید را فاقد روحیه‌ی خداگرایی دانسته است، اما از دیدگاه اغلب متفکران اسلامی، هرگز بشریت از اخلاق و دین و معنویت جدا نبوده است و سرنوشت اخلاق و انسان و ادیان در طول حیات بشریت به هم پیوند خورده است. نشانگر این امر، اندرزهای اخلاقی و دستورات تربیتی کنفوسیوس، آئین زرتشتی، هندوئیسم، بودائیسم و دین یهود است که از وجود اخلاق، گرایش‌های معنوی، نظام‌های اخلاقی و مکتب‌های تربیتی حکایت می‌کند.

گستره‌ی اخلاق دینی و رابطه‌ی دین و اخلاق را در سه دیدگاه کلی می‌توان مطرح کرد:

1- نظریه تباین: این نظریه، گرایش به تمایز و جدایی قلمرو دین از قلمرو اخلاق دارد. دین و اخلاق دو عنصر متباین و غیرمرتبط با یکدیگر تلقی می‌شوند، به گونه‌ای که هیچ ارتباط منطقی‌ای با یکدیگر ندارند. چنان که سورن اوبوکی‌یر کگارد⁷، فیلسوف اگزیستانسیالیست می‌گوید: «گر کسی در حوزه‌ی اخلاق بماند، نمی‌تواند به مرحله‌ی ایمان پا بگذارد» (همان: 172).

2- نظریه اتحاد: براساس این نظریه، رابطه‌ی میان دین و اخلاق، رابطه‌ای ارگانیکی و جزء به کل است. یعنی، نه تنها قلمرو اخلاق از قلمرو دین جدا نیست بلکه اخلاق جزئی از گستره و زیرمجموعه‌ی دین محسوب می‌شود.

3- نظریه تعامل: طبق این نظریه، دین و اخلاق دارای هویتی مستقل هستند ولی در عین حال با هم تعامل دارند.

⁷ Soren Aabye Kierkegaard

پیشینه‌ی اخلاق به خلقت و آفرینش انسان باز می‌گردد. زیرا ساحت باطنی، درونی و روحی در انسان از همان ابتدا و نیز در همه‌ی عصرها و نسل‌ها وجود داشته است. این بُعد درونی که سازنده‌ی شخصیت انسان‌هاست در گرو اخلاق، رفتار و خلق و خوی آنهاست و انسان به واسطه‌ی نوع گرایش‌های اخلاقی، شخصیت خود را آشکار می‌سازد. ولی آموزه‌های اخلاقی ریشه در 1500 سال پیش از میلاد و ده فرمان مشهور حضرت موسی و نیز فرمان‌های پنج‌گانه یا ده‌گانه رایج در میان تمدن‌های قبل از دوران کتابت مانند تمدن ایران دارند.

در ایران باستان، سخنان و اندیشه‌های زرتشت درباره‌ی ارزش‌های والای اخلاقی - به ویژه سه اصل پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک از خصایص اصلی آئین زرتشتی است -، منشور کوروش کبیر که دستوراتی مربوط به حفظ و صیانت از آزادی و کرامت انسان و احترام به حقوق ادیان و قومیت‌های گوناگون دارد و نیز دستورات داریوش مبنی بر تساوی میان حقوق زن و مرد، نشانگر احترام به اصل انسانیت و ارزش‌های اخلاقی است. در یونان پیش از میلاد، افلاطون، سقراط و ارسطو، پیشنهاد طرح مباحث اخلاقی شدند. آنها اعتدال در قوای انسانی را فضیلت و افراط و تفریط در آن را، ردیلت می‌دانستند. در این دوره و پس از آن، اخلاق رنگ عقلی و فلسفی به خود گرفت ولی با آغاز دوره‌ی رنسانس و رواج روزافزون اندیشه‌ی اومانیستی (انسان‌باوری) و تضعیف کلیسای کاتولیک رُم که عصر روشنگری و مدرن را به ارمغان آورد، اخلاق به سمت و سوی دیگر تمایل پیدا کرده، رویکردی غیرماتریستی یافت. این رویکرد مادی‌گرایانه با پیشرفت علم و فناوری به ویژه در نیمه‌ی دوم قرن 19 و ظهور نظریه‌های علمی جدید به خصوص آموزه‌های داروین درباره‌ی منشأ انواع - نظریه‌ی تکامل و پیدایش و انقراض انواع موجودات - رشد چشمگیری یافت. تا اینکه در قرن بیستم و به ویژه پس از دو جنگ جهانی، نگرش معقول، واقعی و عینی علم به حذف هر گونه پرسش درباره‌ی ارزش و معنا منجر شد. علم به کاوش در قوانین حاکم بر جهان و زندگی می‌پردازد، اما نمی‌تواند معنای وجود این دو را مشخص کند. حتی روانکاوی، علمی که به مطالعه‌ی انسان اختصاص دارد نمی‌تواند معنای کشمکش‌هایی را که درون ضمیر آدمی میان عوامل روانی گوناگون و مقتضیات دنیای خارج وجود دارند، کشف کند. در نتیجه علیرغم مرفه بودن مردم

دنیای غرب در دهه‌های آخر قرن بیستم، فشار روحی و روانی و استرس، مردم را به راهبردهای دفاع روانی همچون حادثه‌جویی، افراط‌کاری جنسی، خشونت‌طلبی و اعتیاد در شکل‌های گوناگونش کشاند. می‌توان گفت که اخلاق در هر عصر بر مبنای تصور خاص همان عصر استوار بوده است: عصر کهن یونان و روم بر اساس ایده‌ی جوهر فرد، امر منفرد و بخش‌ناپذیر، قرون وسطایی مسیحی بر پایه‌ی اعتقاد به جاودانگی و زندگی پس از مرگ، عصر مدرن و رنسانس بر پایه‌ی مفاهیم نبوغ، انسان خداگونه و سلطه‌ی کامل بر نیروهای طبیعی و مدرنیسم بر پایه‌ی اعتقاد به علم، فهم منطقی، برنامه‌ریزی پایدار و وحدت هستی.

پیشینه و تعریف فضایل و رذایل اخلاقی

پیشینه فضایل و رذایل اخلاقی و تعریف جامع از آنها به پیش از میلاد مسیح باز می‌گردد. سقراط، افلاطون و ارسطو اعتدال در قوای انسانی را فضیلت می‌دانستند و افراط و تفریط در این قوا را رذیلت. البته تا زمانی که این اعتدال در قوا به صورت ملکه نفسانی در نیاید نمی‌توان آنها را فضیلت یا رذیلت دانست. فلاسفه اخلاق به پیروی از ارسطو، اخلاق را به ملکات راسخه در نفس که در اثر تکرار عمل حاصل می‌شود تفسیر کرده‌اند. آنان می‌گویند: قوایی که در پیدایش افعال و به دنبال آنها ملکات انسان مؤثر هستند سه دسته‌اند:

- 1- قوه عقلیه 2- قوه شهویه 3- قوه غضبیه. فلاسفه عقل را نیز به عملی و نظری تقسیم کرده‌اند.

منشأ اعمال و رفتار انسان قوای نفسانی اوست، هر یک از این قوا، رفتارها و کردارهای خاصی طلب می‌کنند و با توجه به جایگاه این قوا در شکل‌گیری رفتار انسانی، فلاسفه به تجزیه و تحلیل اعمال و رفتار انسان می‌پردازند. آنها در مجموع اعتدال هر یک از این قوا را فضیلت شمرده‌اند که عبارتند از: عفت، شجاعت، عدالت و حکمت که در حقیقت جنس فضیلت به شمار می‌آیند و افراط و تفریط در هر یک از این فضایل رذیلت به شمار می‌آید. در نتیجه فضیلت از نظر ارسطو رعایت اعتدال بین قوای نفس و جلوگیری از افراط و تفریط در

این قوا می‌باشد. او امتیاز اعمال خوب و فضیلت‌آمیز بودن آنها را در دو چیز می‌داند. اول آنکه اعمال انجام شده صحیح و شایسته‌ی اوضاع و احوال باشد و دوم آنکه محرک آن عمل، حسن نیت و خیر باشد.

عده‌ای از فلاسفه‌ی اسلامی مانند غزالی و خواجه نصیرالدین طوسی نیز با ارسطو هم عقیده هستند و آنها نیز افراط و تفریط در سه قوه‌ی عقلیه، شهویه و غضبیه را سرمنشأ اخلاق سوء دانسته‌اند.

سعادت⁸ تنها غایت نهایی افعال اخلاقی انسان است. سقراط سعادت را با بیشترین غلبه بر رنج برابر دانسته و خوبی و بدی اعمال و رفتار انسان را با میزان لذتی که تولید می‌کنند مرتبط دانسته است. او سه مفهوم را برای تفسیر سعادت مدنظر قرار داده است. 1- لذت 2- تعدیل و ارضاء امیال 3- تحقق کمالات طبیعی انسان.

حال آنکه افلاطون معنی سعادت را بالاترین خیر می‌داند و بالاترین خیر انسان را به عنوان موجودی عاقل و اخلاقی، تربیت، رشد و پرورش صحیح و شادی و آسایش متناسب با کل زندگی دانسته است. اعمال و افعالی که انسان انجام می‌دهد را می‌توان به چند دسته تقسیم نمود: دسته اول اعمال و رفتاری که تصنعی بوده و به خاطر شرایط و زندگی اجتماعی، انسان خود را مکلف به انجام آنها می‌داند ولی در حقیقت هیچ باور و اعتقادی به این اعمال ندارد و انگیزه درونی و باطن انسان سبب شکل‌گیری آنها نشده است. این گونه افعال خود دو گونه‌اند: یک دسته از آنها اعمالی است که فرد به جبر خود را ملزم به این افعال نموده است و در صورت تغییر شرایط هیچ‌گاه چنین فعلی از او صادر نمی‌شود و دسته دوم اعمال و رفتاری است برای افرادی که اخلاق را به گونه‌ای معنی می‌کنند که انسان باید اخلاقی داشته باشد اما نیازی ندارد که این اخلاق از دین یا منشأ درونی گرفته شود و تنها زندگی در این دنیا است که باعث بوجود آمدن چنین اخلاقی برای انسان می‌شود و انسان را ملزم به انجام این اعمال می‌کند.

دسته دوم از اعمال و رفتاری که انسان انجام می‌دهد منشأ درونی و باطنی دارند و در حقیقت ملکات نفسانی باعث شکل‌گیری این اعمال و رفتار می‌شوند خواه این اعمال و رفتار نیک باشند و یا زشت و نازیبا. دسته سوم

افعالی است که انسان نه به خاطر انگیزه‌ی بیرونی بلکه به واسطه‌ی باور درونی به چنین رفتاری روی می‌آورد و انجام این گونه اعمال به آسانی و بدون فکر نیست بلکه با زحمت و رنج بسیار است و در واقع تمرین و ممارست می‌خواهد و با استمرار در این اعمال انسان آنها را ملکه خود قرار می‌دهد.